

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه شصتم ۹۸ / ۱۱ / ۰۶

موضوع: بررسی ادله مشروعیت سنت (۶) - مناظره عجیب مأمون عباسی با علمای اهل سنت!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله واللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله.

پرسش:

یک شبهه ای مطرح می‌شود و کاربردی هم است، و آن اینکه ما می‌بینیم در «فتنه ۸۸» سران فتنه و حامیان‌شان قرآن سوزی و مسجد سوزی می‌کنند و بی‌احترامی به عاشورا و ... می‌کنند ولی در ذهن نمی‌گنجد که بعضی از بزرگان حوزوی در حد مرجعیت با این «سران فتنه» جلسه برگزار می‌کنند و نشست و برخاست می‌کنند! چطور کسی که بر مبنای شریعت، حافظ دین است و حافظ ثغور مسلمین است با کسی که خودش را اگر بگوییم نه، حامیانش ضد دین عمل می‌کنند، تعامل می‌کند؟!

پاسخ:

اگر کسی با «سران فتنه» به عنوان تأیید آن‌ها، بنشیند و صحبت کند و با آنها تعامل کند، کاملاً مشخص است که مذموم است؛ ولی اگر کسی با «سران فتنه» به قصد هدایت و راهنمای یا به صورت اتفافی قضایای پیش بیاید، این‌جا ما نمی‌توانیم بگوییم این‌ها تأیید فتنه است.

یک دفعه این است که یک فقیهی، و یک مرجعی که مرجعیتش محرز است یک حرفی می‌زند و موضعی می‌گیرد، آن یک بحثی است و گاهی نه، یک کسی که به قول آقای «خزعلی» آیت‌الله مصنوعی هست که اصلاً مرجعیتش محرز نیست و الان این افراد دارند حمایت می‌کنند.

از ابتدای بعد از رحلت امام، هفت، هشت نفر هستند که در تضعیف ولایت و تقویت مخالفین نظام علناً صحبت می‌کنند، آنها را تقویت و حمایت هم می‌کنند. تکلیف این‌ها کاملاً روشن و مشخص است که این‌ها دنبال چه هستند!

ولی یک دفعه قضیه این‌طوری نیست، فرض بفرمایید آدم با یک تعدادی از این‌ها می‌نشیند و صحبت می‌کند، راهنمای می‌کند؛ مثلاً «سید کمال حیدری» در حوزه یک آدم شناخته شده‌ای است! دیروز به واسطه «دفتر تبلیغات» با پنجاه، شصت تن از اساتید سطوح عالی دو ساعتی بحث داشتیم که یکی از بحث‌ها هم همین بود.

من گفتم: "من چند جلسه با ایشان نشستم صحبت کردم، ایشان از من حرف شنوی داشته، هر چه من گفتم، ایشان بدون چون و چرا، پیشنهاد من را قبول کرده است. ما که مرض نداریم این‌ها را با دست خودمان به طرف «وهابی‌ها» و «ضد انقلاب» هل بدهیم و بفرستیم!" لذا بعضی وقت‌ها این نشست و برخاست‌ها اینچنین است. این نه تنها مذمت نیست بلکه ممدوح هم است.

بله اگر یک دفعه تقویت باشد در آن شکی نیست که مذموم است؛ در آن قضایایی که نسبت به «آیت‌الله العظمی شبیری زنجانی» اتفاق افتاد، دوستان توجه دارند که ایشان با «خاتمی» نسبت خانوادگی دارند و رجم هستند. ایشان به دیدن «آیت‌الله العظمی شبیری زنجانی» آمده بود و ایشان هم به دیدن او رفته بود. بعضی‌ها شیطنت کردند وقتی فهمیدند ایشان دارد به این‌جا می‌آید، «سران فتنه» را هم دعوت کردند. یعنی این قضیه ربطی به ملاقت با «سران فتنه» نداشت.

آیت‌الله «شبیری» شاید چندین بار در همان اوائل که آقای «منتظری» با رهبری مخالفت می‌کرد، ایشان به خود من، سر «پل آهنچی» که با هم می‌رفتیم، گفت: "فلانی! این آقایانی که دارند با آقای «خامنه‌ای» مخالفت می‌کنند، اگر می‌خواهند آقای «خامنه‌ای» را کنار بگذارند، پسر امام زمان بیاید حکومت کند، ما با این‌ها هستیم؛

اما اگر نه، می‌خواهند آقای «خامنه‌ای» را کنار بگذارند و یک کسی از منافقین و دست‌نشانده «آمریکا»، بیاید حکومت کند، این خلاف شرع است."

شاید چند بار این مطلب را از ایشان شنیده باشم. ایشان یک کسی است که ارتباط تنگاتنگ با «رهبری» دارد. آقا زاده ایشان «سید مصطفی» که درس فقه می‌آمد، رابط میان «آیت‌الله زنجانی» و پدرشان بود؛ یعنی اگر «آیت‌الله زنجانی» کاری، چیزی داشت توسط ایشان پیام می‌فرستاد و اگر «مقام معظم رهبری» هم کاری داشت توسط «مصطفی» پسر بزرگ‌شان که ظاهراً اگر اشتباه نکنم داماد آقای «خوشوقت» است، پیام می‌فرستاد.

بنابراین این‌طور قضایا را ما باید یک مقداری نسبت به مراجع دقت کنیم، خدای نکرده، خدای نکرده، توهینی، افترائی صورت نگیرد. به تعبیر امام: "توهین به مرجعیت، دست‌انسان را از ولایت قطع می‌کند". بله اگر یک کسی شک در عدالت و زهد کسی دارد:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ»

الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)؛ نویسنده: طبرسی، احمد بن علی، تاریخ وفات مؤلف: ۵۸۸ ق،

محقق / مصحح: خرسان، محمد باقر؛ ناشر: نشر مرتضی، مشهد، ج ۲، ص ۴۵۸

اگر کسی در یکی از این شروط شک دارد آن بحثش جدا است؛ ولی بعد از این‌که چهار شرط در یک کسی محقق شد؛

«فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِهِ وَ لَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتَخَفَّ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا كَافِرٌ رَادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ مِنَ الشُّرْكِ بِاللَّهِ»

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی،

ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق/ مصحح: جمعی از محققان، ج ۲، ص ۲۲۱،

لذا باید ما خیلی دقت کنیم!

و در آن قضیه، کار آقای «یزدی» صد در صد اشتباه بود! آن تعبیر تندی که استفاده کرد در حقیقت این کار یک مرجع شکنی است. شما دیدید خیلی از بزرگان، حتی مراجع، آمدند از ایشان دفاع و حمایت کردند و کار آقای «یزدی» را تقبیح کردند!!

خودشان هم گفتند من به ایشان جواب نمی‌دهم، حتی آقا زاده‌های‌شان هم که ناراحت بودند ایشان جواب نداد. در این قضیه «خاتمی» در این وسط شیطنتی کرد، خواست از این کانال، یک پوششی برای تأیید خودش درست کند که بر عکس شد و خراب هم شد.

یعنی آن‌ها خراب‌تر هم شدند، و مشخص شد که این‌ها یک شیطنتی است. اضافه بر آن فتنه بودن‌شان، شیطنت‌شان هم برای همه محرز شد که این‌ها یک توطئه‌ای کرده بودند که از وجود ایشان سوء استفاده کنند.

پرسش:

یک شبهه دیگر هم این است که بزرگان در «جامعه مدرسین» برای آتش سوزی فلان کتاب موضع می‌گیرند و بیانیه می‌دهند، ولی برای کسانی که در دانشگاه بی‌حرمتی می‌کنند و عکس «سردار حاج قاسم سلیمانی» را پاره می‌کنند هیچ موضعی نگرفتند؛ با این‌که در این مورد «رهبری» اظهار نظر کردند. آیا بزرگ کردن یک چیزی که مستمسک دیگران بشود فتنه‌گری نیست!؟

پاسخ:

قضیه «حاج قاسم سلیمانی» یک قضیه سیاسی محدود در یک گوشه است، حقیقت هم این بود که می‌آمدند اظهار نظر می‌کردند و در آن شکی نیست؛ چون قضیه «حاج قاسم» یک قضیه کوچکی نیست، یک قضیه بین المللی است، ایشان نماد انقلاب بود.

ولی بحث سر این است که یک آتش سوزی صورت می‌گیرد و در سطح بین الملل علیه شیعه تبلیغ می‌کنند و می‌گویند ببینید شیعه دارد آتش سوزی می‌کند، آن وقت می‌آیند تمام آتش سوزی‌هایی که در تاریخ برای کتاب بوده می‌گویند ریشه‌اش در شیعه بوده است.

البته به نظر من این موضع‌گیری آقایان، بزرگ کردن این قضایا است؛ آن شخص یک اشتباهی کرده آیا ما باید بیاییم در برابر این قضیه موضع بگیریم؟ حالا طرف آمده یک کتاب خارجی را سوزانده است.

البته کار، کار خیلی زشت و وقیحی است؛ حتی اگر کتاب شرک هم باشد آتش بزنند این دین شأن یک مسلمان است؛ حالا طرف روحانی هم باشد آن جدا است و خیلی بدتر است، یک کتاب شرک هم که باشد، شما باید شرک را جواب بدهید، نه اینکه آن را آتش بزنید!

ما در تاریخ نداریم رسول اکرم، اهل بیت، یا بزرگان ما، بیایند کتب ضاله را آتش بزنند؛ خرید و فروش و نگهداری کتب ضاله حرام است، ولی این که ما بیاییم بگوییم کتاب‌های ضاله را باید آتش زد، این چهره اسلام را در سطح بین المللی، خشن نشان می‌دهد.

من نمی‌دانم این بنده خدا چه فکری کرده بود که همچین کاری کرد! البته ایشان شذوذات زیاد دارد. مثلاً یکی از نظراتش این است که می‌گوید: "آقایانی که پیاده روی و مسابقه دو می‌روند این درست نیست. این‌ها به جای

این که بروند پیاده روی کنند، بروند نماز قضاء بخوانند! در ۲۴ ساعت ۳ شبانه روز نماز قضا بخوانند؛ همین که در رکوع و سجده پایین بالا می‌شوند این ورزش است و دنبال دویدن و پیاده روی نروند."

این‌گونه موضع‌گیری‌ها یک چیزهای است که امروز جامعه آن را نمی‌پذیرد که بگوئی به جای بدن‌سازی، بیایند نماز قضا بخوانند! البته ایشان خودش را در این قضایا مجتهد می‌داند!!

پرسش:

دیروز اشاره فرمودید که بعضی از خودی‌ها خود باخته، یک سری حرف‌ها می‌زنند به خیال خودشان برای ایجاد وحدت بین شیعه و سنی؛ یکی از مصادیقش که ظاهراً خیلی سر و صدا کرده و آقای «ملازاده» هم از آن اسم برده و خیلی تعریف و تمجید کرده، آقای «مهدی مسائلی» هست؛ اگر صلاح می‌دانید راجع به ایشان توضیح بدهید.

پاسخ:

بعضی وقت‌ها آقایان می‌آیند از پشت به قدری عقب بر می‌گردند که از پشت سر می‌افتند. ایشان یک سری بحث‌های خیلی تندی دارد. اولاً اینکه ایشان گفته بود خطر «مستبصرین» از خطر «وهابی»‌ها بیشتر است!! یا در رابطه با مقتل خوانی و ... گفته بود که چنین و چنان است. تقریباً هفت، هشت مورد حرف خلاف داشت و اخیراً هم گفته بود که قبل از نماز به اهل بیت (علیهم السلام) متوسل می‌شوند این خلاف شرع است!! «ملازاده» هم به طور مفصل صحبت کرد و گفت: "آقای «مهدی مسائلی» به علمای شیعه تو دهنی زد؛ امیدواریم «حوزه‌های علمیه» و آخوندهای شیعه بیدار بشوند و مثل ایشان این خرافات را از مذهب شیعه برطرف بکنند."

متأسفانه نمی‌دانیم این آقا دنبال چه است؟ حتی بعضی از عبارتهایی که ایشان از آقای «خویی» نقل کرده کاملاً تحریف شده است؛ یعنی آن‌چه که خودش خواسته آن را آورده است. هفت هشت مورد مطلب خلاف از ایشان نقل شده است.

حتی هفت هشت ماه قبل، بنا بود ایشان با حاج آقای «ابوالقاسمی» و آقای «شریفی» یک مناظره اینترنتی داشته باشد، ولی ایشان عقب نشینی کرد و آقای «فرمانیان» و ... مانع شدند. اخیراً شذوذات ایشان به قدری زیاد شده که از آقای «شریفی» خواستند بیایید در کانال و با ایشان یک مناظره‌ای داشته باشید. مصیبت ما یکی دو تا که نیست!

پرسش:

ایشان جایگاه حقوقی که ندارد؟

پاسخ:

نه اصلاً و ابداً. فقط به عنوان یک روحانی است و در زیر پوشش «رهبری» هم دارد کار می‌کند؛ و از دفاع از «رهبری» و نظام هم، سنگری ساخته برای تخریب بعضی از کارهایی که امروز دارد در جامعه انجام می‌شود.

پرسش:

آیا ایشان جزء اعضای «تقریب مذاهب» است؟

پاسخ:

نه، جزء اعضای «تقریب» نیست؛ ولی معمولاً در «زاهدان» و ... ایشان را برای سخنرانی دعوت می‌کنند. ایشان آن‌جا می‌رود و آن‌طور که دل سنی‌ها می‌خواهد حرف می‌زند.

ایشان همان تفکراتی که آقای «بی‌آزار شیرازی» دارد و آقای «واعظ زاده خراسانی» داشت، این هم اینچنین است؛ شما کتاب آقای «بی‌آزار شیرازی» را مطالعه کنید، ایشان همه‌اش حرف‌های بی‌اساس دارد می‌زند. در عصر ما کسی مثل آقای «بی‌آزار شیرازی» حرف‌های بی‌اساس و بی‌ربط نمی‌زند!!

ما یک جلسه‌ای در «زاهدان» داشتیم، حدود سی‌چهل نفر از علمای طراز اول اهل سنت حاضر بودند؛ از «قم» هم، ما به همراه عده‌ای رفته بودیم، ایشان شروع به صحبت کرد و یک بحث‌هایی مطرح کرد؛ من اعتراض کردم گفتم: " آقای «بی‌آزار شیرازی» شما اگر این حرف‌ها را می‌زنید که آقایان اهل سنت خوش‌شان بیاید، حرفی نیست و ما اشکالی نداریم؛ اما اگر این حرف‌ها را به عنوان نظر شیعه می‌زنید، این کاملاً مخالف با نظر شیعه و مخالف با ضروریات عقاید شیعه است."

ده دقیقه من صحبت کردم و حسابی به نظرات ایشان انتقاد کردم؛ یعنی این بنده خدا سرش را پایین انداخت و الآن هر کجا که من باشم ایشان لب باز نمی‌کند، می‌داند من رو دربایسی ندارم!

ما یک جلسه مناظره با ایشان در «قم» داشتیم و فیلمبرداری هم کردیم، ایشان گفت یک جلسه دیگری هم داشته باشیم. آقای «زمانی» و حاج آقای «خزعلی» هم بودند ما «لواسان» منزل ایشان رفتیم، آن‌جا با ایشان مناظره‌ای داشتیم؛ به طوری که آقازاده ایشان رنگش پرید و خیلی حالش خراب شد؛ حاج آقای «خزعلی» ترسید که یک دفعه این بچه سخته کند؛ یعنی این قدر این آقا کم آورد!

ما هم حمله را یکی پس از دیگری شروع کردیم، آقای «خزعلی» به پسرش گفت: پسر! این‌ها بحث‌های علمی دارند می‌کنند شما خیلی ناراحت نشوید!

آقای «زمانی» با این‌که مدافع ایشان بود - چون ایشان از «تقریبی»‌های خیلی داغ است - برگشت گفت: " آقای «بی‌آزار» این حرف‌هایی که فلانی زد همه درست است. این مطالبی که در کتاب‌های نوشتی کاملاً خلاف

است. باید جلوی آقای «خزعلی» تعهد بدهی در چاپ‌های بعدی اصلاح کنی!" ولی ایشان یک سطرش را هم اصلاح نکرده است!!

پرسش:

به نظر حضرت‌عالی، عامل اصلی این انحرافات چیست؟

پاسخ:

بعضی از این آقایان با سنی‌ها که می‌نشینند، کمال همنشینی در این‌ها اثر می‌کند، می‌خواهند یک طوری صحبت کنند که دل این‌ها را به دست بیاورند. یعنی تصور می‌کنند که اگر دل این‌ها را به دست آوردند، دیگر همه چیز تمام شد و اختلاف شیعه، سنی جمع و تمام شد رفت!

شما ببینید مگر در زمان شاه، اصلاً این‌ها را آدم حساب می‌کردند؟ مسئولیتی به این‌ها می‌دادند؟ همه‌اش این‌ها تو سری خور بودند؛ اما در انقلاب، اینها نماینده در «مجلس» و «خبرگان» دارند و استاندار و فرماندار و ... دارند. از آن طرف هم هر روز توقعات‌شان بالا می‌رود!!

این‌ها به عنوان یک «شهروند ایرانی» آن حقوقی که قانون اساسی برای این‌ها معین کرده، «جمهوری اسلامی» موظف است حقوق این‌ها را ایفاء کند. کوتاهی اگر بکنند ظلم است؛ ظلم نه تنها به اهل سنت قبیح است، که به «یهودی»‌ها و «مسیحی»‌های کشور هم اگر ظلم کنند، ظلم قبیح است و در آن هیچ شکی نیست.

ولی وقتی ما به این‌ها یک امتیازی می‌دهیم، آیا همان جا متوقف می‌شوند؟ یا نه، یک پله بالاتر می‌آیند و توقعات بالاتر می‌رود؟ الان شما ببینید در کشورهای مثل «عربستان سعودی» و ... اجازه می‌دهند یک شیعه، استاندار و فرماندار نه، آبدارچی یک اداره باشد؟

در «عراق» سنی‌هایی که سر کار آمدند جز کارشکنی چیز دیگری هم آقایان داشتند؟ در قضایای اخیر که ما نمی‌دانیم پشت صحنه چطوری بود، ولی قضیه شهادت «حاج قاسم» ظاهراً از رده‌های بالا رد پا گرفتند و این‌ها را شهید کردند.

از آن طرف مجلس‌شان رسماً اعلام می‌کند که «آمریکا» باید از «عراق» بیرون برود ولی نمایندگان سنی یک نفرشان در مجلس نمی‌آیند!! از آن طرف رئیس جمهور سنی‌شان با «ترامپ» ملاقات می‌کند!

«کردها» که حیات‌شان مدیون «ایران» و «حاج قاسم» است یک‌طور دیگر کارشکنی می‌کنند. حتماً شنیدید «داعش» تا دو سه کیلومتری‌شان آمده بود، آقای «بارزانی» گفت: "من با «آمریکایی»ها تماس گرفتم گفتیم «داعش» دارد می‌آید، گفتند از ما کاری ساخته نیست. با «عربستان» تماس گرفتیم جوابی به ما ندادند و گفتند کاری از ما ساخته نیست. با «ترکیه» تماس گرفتم جواب رد داد. در آخر با «حاج قاسم» تماس گرفتم، «حاج قاسم» گفت شما مقاومت کنید من فردا می‌آیم، گفتم نه تا فردا دیر است!"

یکی از معاونین آقای «سلیمانی» دو سه شب قبل منزل ما دو ساعتی مهمان بود. گفت: من با ایشان بودم، ما آن‌جا رفتیم نماز صبح را در «فرودگاه سلیمانیه اربیل» خواندیم. گفتیم «بارزانی» کجا است؟ گفتند: خواب است، زنگ زدیم آن‌جا آمد. گفتیم قضیه چه است؟ او ما را بالای بلندی برد دیدیم «داعشی»ها با تمام تجهیزات و تشکیلات‌شان آمدند.

گفتیم با چه چیزی می‌خواهید با این‌ها بجنگید؟ گفت دو سه هزار نفر سرباز داریم. «حاج قاسم» نگاهی کرد و گفت: "این‌ها مرد «داعش» نیستند، این‌ها به درد جنگ نمی‌خورند" بلافاصله با «حشد الشعبی» تماس گرفت نیرو فرستادند. وقتی داعشی‌ها متوجه شدند «حاج قاسم» آن‌جا است روحیه‌شان را باختند و در عرض یک روز فتنه «داعش» را از «کردستان عراق» از بین بردند.

همین آقای «بارزانی» بعد از پنج شش ماه اعلام کرد که «کردستان» باید مستقل بشود «حاج قاسم» رفت گفت: آقای «بارزانی» این کار صلاح نیست و به ضرر خودت است. گفت: ما تصمیم گرفتیم. می‌گفت هر کاری کردیم بر این که این‌ها استقلال‌شان را اعلام نکنند و هر چه آقای «سلیمانی» گفت، این آقا زیر بار نرفت!!

گفت: «حاج قاسم» رفت با «روسیه» و «ترکیه» صحبت کرد، بنا شد بیایند این‌ها را محاصره کنند. به «شورای عالی امنیت ملی ایران» هم آمد ولی همگی مخالفت کردند و گفتند به صلاح ما نیست! «حاج قاسم» گفت: "من تنهایی می‌روم و مسئله را حل می‌کنم بر می‌گردم حکومت بیاید من را محاکمه بکند!!"

گفت آن‌جا رفتیم ولی «روسیه» و «ترکیه» نیامدند، «حاج قاسم» به تنهایی آن‌جا رفت و «حشد الشعبی» را آورد و تمام راه‌های زمینی و هوای را برای این‌ها بست و مسئله را یک سره کرد و این‌ها تسلیم شدند و از استقلال دست کشیدند!!

بعد از آن «حاج قاسم» به «شورای عالی امنیت ملی ایران» رفت و گفت: من آدم محاکمه‌ام کنید!! این که «مقام معظم رهبری» فرمود: «حاج قاسم» آدم شجاعی بود، دل به دریا می‌زد کاری و ترسی نداشت، این بود.

البته بعداً این‌ها وقتی آقای «بارزانی» را کنار می‌گذاشتند، آقای «بارزانی» پیش آقای «سلیمانی» آمد هر چه التماس کرد نگذارید من را کنار بگذارند، سردار گفت: دیگر فایده‌ای ندارد، تو آدم نیستی! گفت: خیلی التماس کرد، به دست و پای «حاج قاسم» افتاد که نگذارید من را کنار بگذارند!

الان هم به عنوان یک جنازه ای کنار افتاده، همین آقایی که جدیداً آمده در قضیه اخیر دوباره با «ترامپ» ملاقات داشت. الان «کردستان عراق» پناهگاه «آمریکای»‌ها شده! شما ببینید دوباره «آمریکا» به این‌ها خیانت می‌کند، و اینها فردا غیر از «ایران» پناهگاه دیگری ندارند!

آغاز بحث...

ما در رابطه با بحث مشروعیت سنت از دیدگاه قرآن، آیه:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)

و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!

سوره نجم (۵۳): آیات ۳ و ۴

را مطرح کردیم و مطالبی را آوردیم و بعد در مورد بحث "نسخ قرآن به سنت" گفتیم از دیدگاه اهل سنت، این مسئله اختلافی است؛ ولی از دیدگاه شیعه عمدتاً بر این عقیده هستند که اگر چنانچه سنت، قطعی باشد می‌شود قرآن را تخصیص زد؛ چون سنت «وحی» و قرآن هم «وحی» و تفاوت سنت و قرآن در این است که در قرآن تحدی است در سنت تحدی نیست.

قرآن لفظاً و معنأ «من الله» است. سنت معنأ «من الله» است، لفظاً از نبی مکرم است؛ ولی هر دو کلام الله است. با کلام الله، کلام الله را تخصیص دادن اشکالی ندارد.

مرحوم «شیخ مفید» یک تعبیر زیبایی دارد. دو تا نکته بود حیفم آمد این را عرض نکنم. ایشان می‌گوید:

«العامة أولى منا بأن يمنعوا من نسخ الكتاب بالسنة»

«عامه» از ما اولی هستند به این که مانع نسخ کتاب به سنت باشند.

چرا؟

«لأن السنة عندهم كلام النبي (ص)»

سنت، در نزد اهل سنت کلام پیغمبر است.

پیغمبری که:

«الذي قد يهجر كما قاله عمر العياذ بالله»

بعد می گوید:

«وأما عندنا فالسنة عين الكتاب معنى لأنه لا ينطق عن الهوى إن هو إلا وحي يوحى فلا فرق بين السنة

والكتاب إلا في أن الكتاب أوحى إليه بألفاظ ومعانيه والسنة من عند الله معنى لا لفظاً»

أوائل المقالات؛ الشيخ المفيد، محمد بن محمد، (المتوفي ٤١٣هـ)، تحقيق: الشيخ إبراهيم الأنصاري،

ناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان، الطبعة الثانية ١٤١٤ - ١٩٩٣م، ص ٣٨٤

باز در کتاب «الإفصاح» تعبیرش این است که:

«أن الدلائل قد قامت على أن رسول الله صلى الله عليه وآله لم ينطق عن الهوى، ولا فعل في شرعة شيئاً

ولا قال إلا بوحى يوحى»

دلائل مبین این است که پیغمبر از روی هوی سخن نمی گفت. نه در فعلش و نه در قولش جز وحی

سخنی نمی گفت.

بعد دارد:

«وقد علمنا أن الوحي من الله جل اسمه العالم بالسر وأخفى، وأنه جل اسمه لا يحابي خلقه، ولا يبخس

أحدا منهم حقه»

وحی و سنت هر دو کلام خدا است؛ خدا هم هیچ ابائی از خلقش ندارد.

الإفصاح في إمامة أمير المؤمنين عليه السلام؛ المؤلف: الشيخ المفيد، محمد بن محمد بن النعمان
(متوفى ٤١٣ هـ)، تحقيق و نشر: مركز مؤسسة البعثة للطباعة والنشر - قم ، الطبعة الأولى، ١٤١٢هـ، ص

٣٦

خدا می گوید این حرف و کلام من است هر وقت بخواهم نسخ می کنم، هر بخواهم نسخ نمی کنم. یعنی در شرع چیزی نیست که نبی مکرم آن را نگفته باشد. «ولا فعل» یعنی تقریر و فعل پیغمبر همه «من الله» است.

البته در «الإفصاح»، واژه «شرعة» آمده؛ من نمی دانم «شرعة» اشتباه چاپی یا چه است. دوستان مراجعه بکنند ببینند «شرعة» صحیح است یا «شُرعه» صحیح است. در هر صورت می خواهد بگوید نبی مکرم، قولاً و فعلاً هر چه دارد از خدای عالم دارد.

عبارت زیبایی در کتاب «عیون اخبار الرضا» آمده که «مأمون» دارد با علمای اهل سنت مناظره می کند. این کلام «مأمون» است نه کلام امام رضا؛ بحث می کند می گوید:

«فَهَلْ عَلِمْتُمْ أَحَدًا أَسْبَقَ مِنْ عَلِيٍّ إِلَى الْإِسْلَامِ؟ قَالُوا: إِنَّهُ سَبَقَ حَدَّثًا لَمْ يَجْرِ عَلَيْهِ حُكْمٌ وَ أَبُو بَكْرٍ أَسْلَمَ
كَهَلَا قَدْ جَرَى عَلَيْهِ الْحُكْمُ وَ بَيْنَ هَاتَيْنِ الْحَالَتَيْنِ فَرْقٌ»

آیا غیر از علی کسی را سراغ دارید که زودتر مسلمان شده باشد؟ گفتند: اسلام علی که بچه بوده ارزش ندارد، علی که مکلف نبوده وقتی مکلف نیست اسلامش هم ارزشی ندارد! ولی ابوبکر مسلمان شد مسن بود و مکلف بود!

« قَالَ الْمَأْمُونُ فَخَبَّرُونِي عَنْ إِسْلَامِ عَلِيٍّ أَيْ بِالْهَامِ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ تَعَالَى أَمْ بِدُعَاءِ النَّبِيِّ »

مأمون گفت: آیا علی که اسلام آورد اسلامش الهام از طرف خدا بوده یا به دستور پیغمبر بوده؟

«فَإِنْ قُلْتُمْ بِالْهَامِ فَقَدْ فَضَلْتُمُوهُ عَلَى النَّبِيِّ»

اگر بگویند این الهامی از خدا بوده؛ پس علی از پیغمبر بالاتر است.

یعنی الهام و وحیی به او شده است.

«لَإِنَّ النَّبِيَّ لَمْ يُلْهِمْ بَلْ أَتَاهُ جِبْرَائِيلُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى دَاعِيًا وَ مُعَرِّفًا»

درباره پیامبر، جبرئیل آمد و الهامی از خدا نبود

« فَإِنْ قُلْتُمْ بِدُعَاءِ النَّبِيِّ »

اگر بگویند پیغمبر، علی را برای اسلام دعوت کرد.

این جا جالب است:

«فَهَلْ دَعَاهُ مِنْ قَبْلِ نَفْسِهِ أَوْ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى»

دعوت پیغمبر از طرف خودش بوده یا نه، به دستور خدا بوده؟

«فَإِنْ قُلْتُمْ مِنْ قَبْلِ نَفْسِهِ فَهَذَا خِلَافُ مَا وَصَفَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ نَبِيَّهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ وَ

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ وَ إِنْ كَانَ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ

تَعَالَى نَبِيَّهُ بِدُعَاءِ عَلِيٍّ مِنْ بَيْنِ صَنِيَّانِ النَّاسِ وَ إِيثَارِهِ عَلَيْهِمْ فَدَعَاهُ ثِقَّةً بِهِ وَ عِلْمًا بِتَأْيِيدِ اللَّهِ تَعَالَى»

اگر پیغمبر، علی را به «امر الله» دعوت کرده و به «تأیید الله» بوده، پس اسلام علی دارای ارزشی بوده

است که خدای عالم به پیغمبرش امر کرده که علی را به اسلام دعوت کند.

عیون أخبار الرضا (علیه السلام)؛ نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی، مصحح: لا جوردی، مهدی، ناشر:

نشر جهان، ج ۲، ص ۱۹۰

می گوید: وقتی خدا قبول کرد، و پیغمبر هم او را دعوت کرد، دیگر معنا ندارد شما بگویید علی بچه بوده و مکلف نبوده و امثال آن.

این هم یک نکته ظریفی است. البته در شیطنت و خباثت «مأمون» هیچ شک و شبهه‌ای نیست؛ ولی در میان «بنی امیه» و «بنی العباس»، فاضل‌ترین و عالم‌ترین خلیفه، «مأمون عباسی» است!

یعنی ما در میان «اموی»ها و «عباسی»ها از نظر فضل و سواد و تسلط به قرآن و روایات، مثل «مأمون» نداریم. امام هشتم را هم اگر آن‌جا آورد دنبال این بود که یک طوری در مناظرات و ... ترتیبی بدهد به این‌که آقا امام رضا نتواند آن گونه‌ای که هست از خودش دفاع کند.

البته من شکی ندارم که «مأمون» عارف به مقام امام رضا بود. به این‌که این‌ها علوم‌شان برگرفته از وحی است؛ من گمان نمی‌کنم «مأمون» در این شکی داشت؛ ولی حدس من این است - دوستان یک مقداری فکر کنند - مأمون تصور می‌کرد که ائمه (علیهم السلام) در تقیه هستند و خیلی از مسائل را مطرح نمی‌کنند.

وقتی این‌ها خیلی از مسائل را مخصوصاً نسبت به «شیخین» و ... مطرح نکردند، مأمون بیاید از این قضیه سوء استفاده کند و روی این مانور بدهد و البته قضیه به عکس شد.

وقتی «یحیی بن ضحاک» که می‌گویند در میان اهل سنت از همه با سوادتر بود و کسی مثل او را سنی‌ها نداشتند، آمد مناظره‌ای با امام رضا کرد، همه چیز برملا شد.

شما مناظره‌اش را دیدید. بهترینش را «عیون اخبار الرضا» دارد. آن‌جا وقتی می‌آید مطرح می‌کند و از امام رضا (سلام الله علیه) شروع به سوال می‌کند، امام، سؤال او را با سؤال پاسخ می‌دهد.

من روی این مناظره خیلی مانور می‌دهم و خیلی عجیب است. می‌گوید:

«يَحْيَىٰ بِنَ الصَّحَّاحِ السَّمَرَقَنْدِيِّ وَ لَمْ يَكُنْ بِخُرَاسَانَ مِثْلَهُ»

او ابتدا می‌آید با شبهه سخن را شروع می‌کند، با هجمه آغاز می‌کند و امام رضا هم با هجمه جواب می‌دهد! او می‌گوید:

«كَيْفَ ادَّعَيْتَ لِمَنْ لَمْ يُؤْمَرْ وَ تَرَكَتَ مَنْ أَمَّ»

چگونه ادعا می‌کنی که علی، امام بوده ولی امامتش محقق نشد! و ترك کردی ابوبکری که امامتش محقق شد.

مشخص است آدم خیلی با سوادى است، یک جمله کوتاه آورده، ولی مفهوم گسترده دارد. چقدر جمله ظریفی است یعنی: «كيف ادعيت لعلی لم یکن اماما وترکت ابابکر وهو کان اماما!»

«وَوَقَعَ الرِّضَا بِهِ»

و مردم هم به امامت ابوبکر رضایت دادند.

حضرت هم با یک جمله کوتاه فرمودند:

«أَخْبِرْنِي عَمَّنْ صَدَقَ كَاذِبًا عَلَى نَفْسِهِ أَوْ كَذَبَ صَادِقًا عَلَى نَفْسِهِ أَوْ يَكُونُ مُجِئًا مُصِيبًا أَوْ مُبْطِلًا مُخْطِئًا»

عیون أخبار الرضا (علیه السلام)؛ نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی، مصحح: لا جوردی، مهدی، ناشر:

نشر جهان، ج ۲، ص ۲۳۱

امام فرمودند: به ما خبر بده این ابوبکری که آمد گفت:

«ولیت علیکم ولست بخیرکم»

المصنف؛ اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني الوفاة: ۲۱۱، دار النشر: المكتب الإسلامي -

بيروت - ۱۴۰۳، الطبعة: الثانية، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، ج ۱۱، ص ۳۳۶

آیا ابوبکر راست گفته یا دروغ گفته؟ اگر راست گفته، یعنی همه صحابه را تکذیب کرده؛ چون صحابه، تصورشان بر این بود که این آقا خیر الناس است! یعنی اگر می‌گوید: «لست بخیرکم» این ادعای او صادق است پس همه صحابه دروغگو بودند ولی اگر نه، در قولش صادق است، کسی که «لست بخیرکم» هست، اگر بخواهد حکومت تشکیل دهد، به خدا و پیامبر خیانت کرده است!!

«من تقدم على قوم من المسلمين وهو يرى أن فيهم من هو خير منه فقد خان الله ورسوله
والمسلمين»

الإنتصار في الرد على المعتزلة القدرية الأشرار، اسم المؤلف: يحيى بن أبي الخير العمراني، دار النشر:
أضواء السلف - الرياض - ١٩٩٩م، الطبعة: الأولى، تحقيق: سعود بن عبد العزيز الخلف؛ ج ٣، ص ٨٢٠

وقتی امام رضا این جواب را دادند؛

«فَسَكَتَ يَحْيَى»

ببینید شبهه را امام رضا با شبهه جواب داد. این را دقت کنید؛ این یکی از بحث‌های ظریف فن مناظره است. این‌جا وقتی آمد گفت: «وَوَ تَرَكَتْ مَنْ أُمَّ»؛ امام نیامد بگوید که پیغمبر علی را خلیفه کرده بود، احادیث را بگوید و حدیث غدیر را مطرح کند نه، کاری ندارد.

همان قسمت اولی که مطرح می‌کند و می‌گوید اینی که شما می‌گویید: «أُمَّ وَ وَقَعَ الرِّضَا بِهِ» امام رضا زیرآب این را می‌زند.

بعد «مأمون» می‌گوید:

«أَجِبْهُ فَقَالَ يُعْفِينِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ جَوَابِهِ فَقَالَ الْمَأْمُونُ يَا أَبَا الْحَسَنِ عَرَفْنَا...»

پس: «يَحْيَىٰ ابْنُ ضحَاك» در اینجا «فَسَكَتَ» می‌شود، دیگر نمی‌تواند جواب بدهد. بعد حضرت شروع به توضیح دادن می‌کند و پرده را بالا می‌زند و قضیه:

«مَنْ كَانَتْ يَبِعُهُ فُلْتَةً ... إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَغْتَرِينِي ...»

عیون أخبار الرضا (علیه السلام)؛ نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی، مصحح: لا جوردی، مهدی، ناشر:

نشر جهان، ج ۲، ص ۲۳۲

را امام رضا پشت سر هم مطرح می‌کند. یعنی وقتی حضرت می‌بیند فضا باز شد هر آنچه در عدم لیاقت ابوبکر می‌تواند را یکی پس از دیگری در این‌جا مطرح می‌کند.

پرسش:

اهل سنت راجع به عبارت «ولیت علیکم ولست بخیرکم» می‌گویند این از فروتنی خلیفه است. همانگونه که می‌گویند از حضرت امیر هم همچین کلامی صادر است؟

پاسخ:

این‌ها قضیه:

«دَعُونِي وَ التَّمِسُوا غَيْرِي»

نهج البلاغة (للصباحي صالح)؛ نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۱۳۶، ۹۲ و من کلام له ع لما أرادہ الناس علی البیعة بعد قتل عثمان رضی

الله عنه

را ملاک می‌آورند و مقایسه می‌کنند؛ ولی ابوبکر می‌گوید:

«ولیت علیکم ولست بخیرکم»

المصنف؛ اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني الوفاة: ۲۱۱، دار النشر: المكتب الإسلامي -

بيروت - ۱۴۰۳، الطبعة: الثانية، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، ج ۱۱، ص ۳۳۶

این یک جمله خبریه است و بحث تواضع نیست؛ یا از این طرف می‌گوید:

«إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَغْتَرِبِي»

المصنف؛ اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني الوفاة: ۲۱۱، دار النشر: المكتب الإسلامي -

بيروت - ۱۴۰۳، الطبعة: الثانية، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، ج ۱۱، ص ۳۳۶

این هم تواضع است؟ این دیگر بحث خلافت است، شما ببینید «مقام معظم رهبری» در «مجلس خبرگان

رهبری» اصرار می‌کرد که رهبر نشود؛ ولی وقتی که اکثریت آقایان رأی دادند گفت: وقتی رأی دادند:

(فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ)

پس آن را با جدیت بگیر!

سوره اعراف (۷): آیه ۱۴۵

گفت: من با تمام توان مسئولیت را می‌پذیرم؛ وقتی کسی خودش را شایسته برای خلافت می‌داند، باید ابتدا

خدا را شاکر باشد بر این که من مسئولیت هدایت جامعه و خلافت پیغمبر را به دست گرفتم.

اما این که می گوید: «ولیت علیکم ولست بخیرکم!» بعد خیلی صریح هم می گوید اگر چنانچه من عصبانی شدم از اطراف من کنار بروید، مبادا من با چنگ‌هایم سر و صورت شما را خراش بیاندازم، این هم از تواضع ایشان است؟! اینجا دیگر بحث تواضع در کار نیست.

در هر صورت ...

«مأمون» هدفش این است که آقا امام رضا نتواند به صراحت حرف بزند. شما ببینید امیر المؤمنین دو، سه تا تکه‌هایی دارد؛ اما شما از امیر المؤمنین بگذرید، از آقا امام مجتبی تا امام صادق و امام کاظم (سلام الله علیهم) این تعبیر در کلماتشان نیست؛ یعنی من ندیدم! مثلاً یک جا آقا امام صادق به این شکل بر عدم لیاقت «شیخین» بر خلافت استدلال کند، من ندیدم!

امیر المؤمنین (سلام الله علیه) می فرماید:

«دَعُونِي وَ التَّمَسُوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا»

اضافه بر این که در همان جا هم می گوید:

«وَ اعْلَمُوا أَنِّي إِنِ اجْتَبَيْتُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ»

اگر من بیایم خلافت را بگیرم همانطور که خودم می دانم عمل می کنم.

«وَ لَمْ أَضِغْ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَثِبَ الْعَاتِبِ»

و حرف کسی را گوش نمی کنم.

نهج البلاغة (للصبي صالح)؛ نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق / مصحح: فیض الاسلام، ص ۱۳۶، ۹۲ و من کلام له ع لما أرادہ الناس علی البیعة بعد قتل عثمان رضی

الله عنه

«طلحه» و «زبیر» آمدند گفتند ما با این شرط با تو بیعت می‌کنیم که ما هم جزو مشاورین تو و مسئولیت داشته باشیم، آمدند در باغ، امیرالمؤمنین دارد کار می‌کند، «زبیر» و «طلحه» می‌گویند دستت را بیاور ما بیعت کنیم، حضرت می‌گوید:

«إِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ فَفِي الْمَسْجِدِ إِنَّ بَيْعَتِي لَا تَكُونُ خَفِيًّا وَلَا تَكُونُ إِلَّا عَنْ رِضَا الْمُسْلِمِينَ وَ فِي مَلَأِ وَ جَمَاعَةً»

بحار الأنوار (ط - بيروت)؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، محقق / مصحح: جمعی از

محققان، ناشر: دار إحياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۳ ق، نوبت چاپ: دوم؛ ج ۳۲، ص ۲۴، ح ۸

فرمود: من از مردم بیعت نمی‌گیرم مگر در مسجد و ملاء عام! یعنی مشخص است که وقتی حضرت می‌گوید: «دَعُونِي وَ التَّمَسُّوا غَيْرِي»؛ یعنی اگر این را می‌خواهید که هر چه شما گفتید من عمل کنم، من همچین آدمی نیستم!

اگر شما دنبال این هستید بروید یک کسی مثل عثمان و ... پیدا کنید بیاید و خلافت را بپذیرد که هر چه شما گفتید او هم انجام بدهد؛ ولی من بخواهم خلافت را بپذیرم آن‌چه که خودم می‌دانم عمل می‌کنم.

حتی به حضرت می‌آیند می‌گویند شما به قرآن و «سیره شیخین» عمل کنید، حضرت می‌گوید من به «سیره شیخین» کار ندارم، «شیخین» ولو این‌که: «کانو علی غیر کتاب الله» و یا «علی باطل» باشند، من بیایم از آن‌ها تبعیت بکنم؟ ولذا بحث امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) با بحث تواضع و... زمین تا آسمان تفاوت دارد.

ان شاءالله عزیزان، در این ایام فاطمیه هر کجا هستند، عزاداری می کنند، و هر منطقه ای تبلیغ می روند، ما را هم فراموش نکنند.

«والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»